
❖

بینایی

❖

رمان

ژوزه ساراماگو

ترجمه‌ی

اسدالله امرایی



انتشارات فروارو

رئیس شعبه‌ی اخذ رأی شماره‌ی چهارده، بعد از این‌که چتر خیسش را بست و پالتو بارانی را که در دو چهل متر یک نفس از محل پارک اتومبیلش تا در ورودی زیاد به دردش نخورده بود از تن درآورد، قلبش تپ‌تپ می‌زد، تازه رسیده بود و گفت، هوا هوای رأی‌گیری نیست، امیدوارم آخرین نفر نباشم، با منشی بود که دور از در و رگبار تند باران و باد انتظارش را می‌کشید. باران به‌شدت می‌بارید و بوران، قطرات آب را کف راهرو می‌پاشید. معاون‌تان هنوز نرسیده، اما کلی وقت داریم، منشی با این پاسخ به او آرامش داد. درحالی‌که به سمت سالن محل رأی‌گیری می‌رفتند، رئیس گفت، با این باران، اگر همه به‌موقع برسیم، واقعاً شاهکار است. ابتدا به منشی‌های حوزه که مدارک را بررسی می‌کردند و ناظران انتخاباتی بودند و سپس به نمایندگان احزاب و معاونان‌شان سلام داد. کاملاً جانب احتیاط را رعایت کرد تا از کلمات یکسانی استفاده کند، طوری که در چهره یا لحن صدایش هیچ نشانه‌ای از تمایلات سیاسی یا عقیدتی‌اش منعکس نشود. رئیس حوزه‌ی رأی‌گیری، حتی اگر ریاستش به چنین حوزه‌ی انتخاباتی عادی‌ای محدود باشد، باید در همه‌ی موقعیت‌ها به مفهوم مطلق کلمه استقلالش را مدنظر داشته باشد، خلاصه به بیان دیگر، باید حفظ ظاهر کند.

محوطه به خودی خود، حتی در روزهای بارانی جو سنگینی داشت، دو پنجره‌ی تنگ و باریک آن رو به حیاطی باز می‌شد که روز آفتابی‌اش دلگیر بود چه رسد به حالا، بی‌قراری هم در آن جا موج می‌زد، دلگیری به قول ما دهاتی‌ها چنان سنگین بود که می‌شد مثل پنیر با کارد ببری. نماینده‌ی حزبی که وسط نشسته بود، حزب وسطی، حزب میانه گفت، کاش انتخابات را به تعویق می‌انداختند، منظورم این است که از دیروز یک‌بند باران می‌بارد و راه لغزنده است و همه‌جا را سیل گرفته است، آمار شرکت‌کننده‌ها به شدت پایین می‌آید. نماینده‌ی حزب دست راست یا حدر سرش را به نشانه‌ی تأیید خم کرد، اما حواسش جمع بود که مشارکتش در آن گفت‌وگو، در قالب تفسیری محتاطانه باشد، پرواضح است که احتمال چنین خطری را دست‌کم نمی‌گیرم، اگرچه به گمان من روحیه‌ی مدنی فوق‌العاده‌ی شهروندان ما، همان‌طور که همواره ثابت کرده‌اند، لایق اعتماد ماست، آن‌ها به‌واقع آگاه هستند، بله، کاملاً به اهمیت حیاتی انتخابات شهرداری در آینده‌ی پایتخت آگاهند. پس از آن‌که نمایندگان حزب دست راست یا حدر و حزب میانه‌رو یا حمر هر کدام نظرشان را ابراز کردند، مردد و دودل، کنجکاوانه به سمت نماینده‌ی حزب دست چپ یا حدچ برگشتند، می‌خواستند بدانند او در این‌باره چه نظری دارد. درست در همین لحظه جانشین رئیس حوزه، خیس و آبچکان خود را به اتاق انداخت، آب از همه جایش می‌چکید و چون با حضور او گروه ناظران انتخاباتی حوزه کامل می‌شد، از او به‌گرمی و بیش از حد صمیمی استقبال کردند. به این ترتیب از نظرات نماینده‌ی حدچ مطلع نشدیم، اما براساس سوابق و شواهد حدس می‌زدیم موافقتش را با خوش‌بینی آشکار تاریخی بیان کند، مثلاً بگوید، رأی‌دهندگان طرفدار حزب من، از این موانع کوچک هراسی به خود راه نمی‌دهند، آن‌ها به‌خاطر سه چهار قطره‌ی ناچیز باران توی خانه بمان نیستند. واقعیت این است که سه چهار قطره‌ی ناچیز باران نبود، از آسمان سطل سطل، پارچ‌پارچ، باران می‌بارید، رود نیل بود،

ایگواسو و یانگ‌تسه، با این حال مردانی که به سلاح ستودنی استوار ایمان مجهزند، همان‌طور که قادرند در راه رسیدن به منافع و آرمان‌های‌شان کوه‌ها را از سر راه بردارند، به راحتی می‌توانند از میان سیلاب‌هایی چنین خروشان بگذرند و بی‌این‌که خیس شوند، از آن طرف خشک‌خشک راهی خانه شوند. میز انتخاباتی که تکمیل شد، هر مأموری چه زن چه مرد سر جای معین‌اش قرار گرفت. رئیس صورت‌جلسه‌ی رسمی را امضا کرد و از منشی خواست تا آن را مطابق نص صریح قانون بیرون ساختمان نصب کند، اما منشی که مختصر عقل سلیمی در سر داشت یادآوری کرد که آن کاغذ حتی یک دقیقه هم روی دیوار بند نمی‌شود، با دو چکه جوهرش شره می‌کرد و بشمار سه باد آن را می‌برد. اشکالی ندارد، در این صورت آن را داخل نصب کن، جایی که در معرض باران نباشد، قانون در این مورد بخصوص، صراحت ندارد، مهم این است که اعلامیه‌ی رسمی در جایی نصب شود و در معرض دید باشد. سپس از همکارانش پرسید آیا موافق هستند، همه پاسخ دادند که موافق‌اند و البته نماینده‌ی حزب راست شرط هم گذاشت و پیشنهاد داد به منظور جلوگیری از سوءتفاهم‌های احتمالی در آینده، موضوع به صورت کتبی صورت‌جلسه و ثبت شود. هنگامی که منشی حوزه از مأموریت مرطوبش برگشت، رئیس حوزه پرسید وضع بیرون چه‌طور است و او در عین بی‌خیالی و حیرت شانه بالا انداخت و جواب داد، فرقی نکرده، باران، باران، باران، رأی‌دهنده‌ای هم آن بیرون نیست، دریغ از یک نفر. رئیس ناظران بلند شد و از اعضای هیأت نظارت بر رأی‌گیری و نمایندگان سه حزب خواست به دنبال او بیایند و در بازرسی اتاق رأی‌گیری، همراهی‌اش کنند، که معلوم شد در آن‌جا از عوامل برهم‌زننده‌ی صحت و سلامت سیاسی، موردی وجود ندارد که در طول روز رفع کنند. بعد از تکمیل بازرسی و تشریفات، به محل استقرارشان برگشتند تا فهرست رأی‌دهنده‌ها را بررسی کنند که در آن‌جا نیز متوجه شدند، هیچ بی‌نظمی و ناهماهنگی وجود ندارد و مورد مشکوک یا از قلم‌افتادگی

به چشم نمی‌خورد. حالا موقع اجرای تشریفات قانونی فرا رسیده بود تا رئیس شعبه‌ی اخذ رأی روکش صندوق رأی را بردارد و آن را در مقابل جمع رأی‌دهنده‌ها به نمایش بگذارد تا خالی‌بودنش را گواهی کنند و در صورت لزوم، فردا بتوانند شهادت دهند که هیچ دست پنهانی در تاریکی و سکوت شب آرای جعلی را در صندوق نریخته که اراده‌ی آزاد سیاسی مردم را مخدوش کند و به بیان دیگر، موردی از تقلب انتخاباتی در آن جا روی نداده است، البته نباید فراموش کنیم که این تقلب قبل از انتخابات در حین آن یا بعد از انتخابات امکان دارد و نوع آن به موقعیت و شایستگی عاملان و مباشرانش بستگی دارد. صندوق رأی کاملاً خالی و پاک و بی‌نقص بود، اما حتی یک رأی‌دهنده هم در اتاق نبود تا به او نشان دهند. شاید یکی از آن‌ها بیرون از آن جا در دوردست، راهش را گم کرده و درگیر رگبار باران سیل‌آساست، تازیانه‌ی باد را تحمل می‌کند و اسنادی را به سینه می‌فشارد که ثابت می‌کند شهروند دارای حقوق کامل مدنی است، اما با توجه به شرایط جوی و وضع موجود آسمان، خیلی طول می‌کشد تا برسد، تازه اگر وسط راه منصرف نشود و به خانه برنگردد تا سرنوشت شهر را به افرادی واگذارد که در صندلی عقب لیموزین‌های مشکی می‌نشینند و دم در پیاده‌شان می‌کنند و بعد از آن که سرنشین اتومبیل سیاه وظیفه‌ی مدنی‌اش را انجام داد او را دم در سوار می‌کنند.

قانون این کشور صراحت دارد که پس از انجام بازرسی‌های مختلف، رئیس حوزه‌ی اخذ رأی ثبت‌نام کند و رأیش را به صندوق بیندازد، منشی‌ها و نمایندگان احزاب، معاونان‌شان و ناظران نیز به شرط آن که در آن حوزه ثبت‌نام کرده باشند بایستی رأی‌شان را بیندازند. حتی اگر طول هم می‌دادند، چهار دقیقه کافی بود تا صندوق یازده رأی اول را در خود جا دهد. بعد کار دیگری نداشتند، جز انتظار. نیم ساعتی نگذشته بود که رئیس شعبه‌ی اخذ رأی نگران شد، به یکی از منشی‌های شعبه‌ی اخذ رأی گفت که بیرون

برود و نگاهی به اطراف بیاندازد، ببیند کسی می‌آید، شاید شدت باد، در را بسته باشد و عده‌ای از رأی‌دهندگان پس از مواجه شدن با در بسته، غرولندی کرده‌اند که چه معنی دارد، و معترضانه برگشته‌اند، اگر قرار بوده انتخابات را به تأخیر بیندازند، دست کم آن قدر صداقت داشته باشند که موضوع را از رادیو و تلویزیون اعلان کنند. منشی گفت، همه می‌دانند که وقتی باد در را می‌کوبد و می‌بندد چه سروصدایی راه می‌اندازد، هیچ‌کدام از ما چیزی نشنیده‌ایم. منشی حوزه‌ی رأی تردید داشت، بروم، نروم، اما رئیس حوزه‌ی رأی‌گیری اصرار کرد، لطفاً بروید و مراقب باشید خیس نشوید. در باز بود و درنگه‌دار سر جایش بود و در را محکم نگه داشته بود. منشی سرش را بیرون برد. یک لحظه نگاه کردن به این طرف و بعد آن طرف باعث شد مثل موش آبکشیده شود. می‌خواست مانند یک منشی حوزه‌ی رأی‌گیری خوب، رفتار کند و رئیس حوزه را راضی کرده باشد، چون نخستین باری بود که به او کار ارجاع شده بود، می‌خواست از نظر سرعت و شایستگی در انجام وظیفه‌ای که به او محول شده بود، مورد تشویق و قدردانی قرار گیرد، از کجا معلوم، شاید روزی، با گذر زمان و تجربه، او هم رئیس حوزه‌ی انتخاباتی شود، بلندپروازهایی از این دست هم، در آسمان بخت و اقبال به بار نشسته و هیچ‌کسی هم از شگفتی پلک نزده است. وقتی به دفتر برگشت، رئیس با ناراحتی و هیجان گفت، مرد حسابی لازم نبود خودت را این قدر خیس کنی، او که صورتش را با آستین کت خشک می‌کرد، گفت، مهم نیست آقا، کسی را هم دیدی، تا آن جا که امکان داشت نگاه کردم، هیچ‌کس نبود، خیابان را سراسر آب گرفته، برهوت خیس آب. رئیس بلند شد، مردد دور میز چند قدم برداشت، به اتاق رأی‌گیری رسید، داخل را نگاه کرد، سپس برگشت. نماینده‌ی حزب میانه‌رو رشته‌ی کلام را در دست گرفت تا پیش‌بینی‌اش را درباره‌ی سیر صعودی آرای ممتنع یادآوری کند که سر به فلک خواهد زد، نماینده‌ی حزب راست دوباره نقش میانجی را بازی کرد، رأی‌دهندگان تمام روز را برای